

عدالت خواهی و قانون گرایی در شعر ادیب‌الممالک فراهانی

دکتر رحمان مشتاق‌مهر*

محمد حسین‌زاده**

چکیده

ادیب‌الممالک از شعرای سنت‌گرای دورهٔ مشروطه است که بنابه اقتضای دورهٔ پرتحول مشروطیت، نسبت به امور و تحولات اجتماعی-سیاسی حساس است و آثار این حساسیت در شعر او پیداست. او به اشتباه عدالت خواهی و قانون گرایی را از شاهان قاجار سراغ می‌گیرد و هربار با ناکامی به سراغ آن دیگری می‌رود. در این مقاله، ادبیات ادیب دربارهٔ این دو موضوع استقصا و تحلیل شده است. کلیدواژه‌ها: ادیب‌الممالک، شعر مشروطه، عدالت، قانون.



ژروبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشیار دانشگاه تربیت‌معلم آذربایجان

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور تبریز

- زندگی ادیب‌الممالک

امیرالشعراء، میرزا محمدصادق فراهانی، ملقب به ادیب‌الممالک و متخلص به امیری، شاعر، ادیب، روزنامه‌نگار و نویسنده سرشناس ایران در دوران مشروطیت، در روز پنجشنبه ۱۴ محرم ۱۲۷۷ هـ ق در قریه گازران از توابع سلطان‌آباد (اراک)، در خانواده‌ای که همه افراد آن بزرگ‌منش و اهل علم و دانش بودند، به دنیا آمد؛^۱ او از دوران کودکی به آموختن علوم و ادبیات فارسی و تازی و زبان‌های اروپایی روی آورد،^۲ و هم‌زمان با آن شعر نیز می‌سرود. چنان‌که وحید دستگردی در دیباچه دیوان قدیم (صفحه «کد») می‌نویسد:

«... در سن هشت، نه سالگی ادیب شعر می‌گفته»،^۳ او زندگی آرامی داشت، اما متأسفانه در حدود ۱۵ سالگی، پدرش - حاجی میرزا حسین - را ازدست داد و این امر، زندگی آرام او را ناآرام کرد.^۴

تعدیات ناصرالدوله، حاکم اراک، از همین زمان شروع شد و در اثر آن، انواع مشقت‌ها به ادیب رسید، تا سرانجام ناگزیر شد با پای پیاده به تهران پناه ببرد. پس از چندی با امیرنظام گروسی آشنایی پیدا کرد و به مناسبت ارادتش به او، تخلص خود را از «پروانه» به «امیری» تغییر داد. بعدها همراه او به کرمانشاه و سپس به تبریز رفت و در سال ۱۳۱۶ ق، معاونت مدرسه لقمانیه تبریز را برای مدتی به‌عهده گرفت.^۵ در همین سال، روزنامه ادب را منتشر کرد و تا سال ۱۳۲۰ هـ ق به نشر آن ادامه داد؛ اما طولی نکشید که از معاونت مدرسه کناره‌گیری و انزوا اختیار کرد و پس از اندکی یک‌باره به کسوت روحانیت درآمد و گه‌گاه به منبر می‌رفت.^۶ پس از آن، در سال ۱۳۲۱، سردبیری روزنامه «ایران سلطانی» و در سال ۱۳۲۳ در بادکوبه، انتشار بخش فارسی روزنامه ترکی‌زبان «ارشاد» را برعهده گرفت. پس از مراجعت به تهران، با افتتاح مجلس شورای ملی، سردبیری روزنامه «مجلس» در شوال ۱۳۲۴، به او محوّل



شد و حدود هشت ماه پس از آن، در جمادی الاول سال ۱۳۲۵، روزنامه «عراق عجم» را در تهران تأسیس کرد.^۷

ادیب‌الممالک، بعد از استبداد صغیر، در سال ۱۳۲۷ هـ.ق همراه با مجاهدان فاتح، مسلحانه وارد تهران شد و پس از مدتی، به خدمت وزارت عدلیه درآمد و با دیدن اوضاع نابسامان عدلیه، از همان آغاز، حملات و انتقادات خود را متوجه مسئولان خلاف کار وزارت خانه ساخت.^۸

شغل اصلی ادیب روزنامه نویسی بود. شاعری و خدمت به دولت، در درجات بعدی مشغله‌های او قرار داشت.^۹ او یکی از استادان دوره بیداری است که عهد مشروطیت را درک کرده و در ربیع‌الاول ۱۳۱۴ هـ.ق از طرف مظفرالدین شاه، لقب «ادیب‌الممالک» گرفته است.^{۱۰}

او در سال ۱۳۳۵ هـ.ق، که به عنوان مأمور عدلیه یزد خدمت می‌کرد، دچار سکنه ناقص شد و به تهران بازگشت و سرانجام در ۲۸ ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۵ هـ.ق در سن ۵۸ سالگی، دار فانی را وداع گفت.^{۱۱}

- شعر ادیب‌الممالک

زندگی ادیب‌الممالک، دو دوره متمایز دارد: نخست، از آغاز شاعری تا چند سال پیش از مشروطیت و دوّم، از سال‌های نزدیک به شکل‌گیری نهضت مشروطه تا پایان عمر. در دوره اول، او به شیوه معمول و متناسب با حال و هوای روزگار خود شعر می‌سراید و بیش از همه به قصیده و قطعه متمایل است و هنرنمایی‌اش بیشتر در قصیده است و در مقایسه با قصیده و قطعه، غزل‌های او در این دوره بسیار اندک است. اما در دوره دوّم، در پی تحوّل اوضاع سیاسی و اجتماعی کشورمان، محتوای شعر ادیب نیز دگرگون می‌شود و از ملاحی درباریان و شاهان به مضامین میهن‌پرستی، اجتماعی و سیاسی می‌گراید و علاوه بر سرودن شعر

در قالب‌های سستی قصیده، قطعه و مثنوی، متناسب با مضامین تازه، به‌گونه‌های تفتنی شعر از قبیل انواع مسمط، ترجیع‌بند و ترکیب‌بند روی می‌آورد.^{۱۲}

براساس اسناد بازمانده از اشعار ادیب، او چهار تخلص (پروانه، صادق پروانه، امیری، ادیب) و دو لقب شعری (امیرالشعراء و ادیب‌الممالک) داشته‌است.^{۱۳}

در حوزه زبان، تبخر و تسلط فوق‌العاده وی در ادب، تواریخ و قصص، حکمت و نجوم غیرقابل‌انکار است؛ تاجایی که این امر سبب شده شعر او از اشارات ادبی و تلمیحات و تضمین‌های گوناگون سرشار شود و فهم قصاید و مدایح و اشعار سیاسی او به راحتی ممکن نباشد.^{۱۴} اما در حوزه لغت چند تجربه ناموفق دارد، از آن جمله به کار بردن بیش از اندازه لغات مهجور عربی و راه یافتن شمار درخور توجهی لغات و اصطلاحات عامیانه و محاوره‌ای به اشعار وی که باتمام اینها، لحن ادیبانه و فاخر او کاهش پیدا نکرده‌است.^{۱۵}

در حوزه بیان، که قوی‌ترین و بزرگ‌ترین جنبه شعری ادیب است، می‌توان گفت که او هم در تخیل قوی است و به‌همین لحاظ، کاربرد استعارات و کنایات بدیع و تشبیهات تازه در شعرش فراوان و هم در ترتیب و تحویل سخن استوار و در ورود و خروج از مضایق سخن بسیار موفق است.^{۱۶}

اشعار وی به‌ویژه قصایدش، بر تقلید از شاعران دوره‌های پیشین به‌ویژه انوری، شاعر قرن ششم، استوار است.^{۱۷} در میان اشعارش، می‌توان اشعار تقاضایی، هجوهای تندوتیز و هزل‌آمیز نیز یافت و از آنجایی که جزء آخرین شاعران دوره «بازگشت ادبی» است، به سنت‌ها و شیوه‌های پیشینیان گراییده‌است.^{۱۸} به‌نوشته وحید دستگردی، او «در صورت ریشه در سنت شعر کلاسیک دارد، اما در محتوا بازتاباننده روزگاران نو است.»^{۱۹} و شعر او از خون و فریاد دوره مشروطه حکایت دارد.^{۲۰} او در اشعارش برای مسائل اجتماعی اهمیت خاصی قائل است و به‌کرات به عدلیه و مسئولان اجرای عدالت که فقط از عدالت، نام آن را به یدک



می‌کشند و خود در جامعه موجب بی‌عدالتی هستند، می‌تازد و آنها را مورد هجوهای تندوتیز قرار می‌دهد.^{۲۱} مدح‌ها و ستایش‌های مکرر و بی‌جای او از ارباب قدرت، تعجب‌آور و از شاعری چون ادیب، که در انقلاب مشروطه با مجاهدان و مبارزان همکاری کرده، دور از انتظار است!

دیوان اشعار ادیب را نخستین‌بار، وحید دستگردی در سال ۱۳۱۲ ه.ش، پس از گفت‌وگوهای طولانی با وارثانش گردآوری کرد و با عنوان *دیوان کامل ادیب‌الممالک* به چاپ رساند.^{۲۲}

ادیب، از جمله شاعرانی است که به گردن ادبیات متعهد ایران حق دارد و فراموشی نام او و نپرداختن به افکار و اشعار او به دور از انصاف است.

تجلی عدالت‌خواهی و قانون‌گرایی در شعر ادیب - عدالت‌خواهی

ادیب هوادار استقرار عدل و داد و رفع ظلم و جور در کشور است. مطالعه و بررسی دیوان وی این نکته را روشن می‌سازد که برقراری عدل و داد، فریاد و پیام استوارترین رکن بینش سیاسی اوست و آمال و آرزوهای او بر بنیاد عدل و داد استوار است.

او در آغاز مشروطیت، در تهنیت افتتاح مجلس شورا و ستایش مظفرالدین شاه مشروطه‌بخش و احرار مشروطه‌ستان، از اینکه دیگر کسی از ظلم و جور دیوان در عذاب نخواهد بود و عدل سلطان شامل همگان خواهد شد، ابراز خوشحالی می‌کند:

کس نباشد زین سپس از جور دیوان در شکنج کس نماند بعد از این از عدل سلطان بی‌نصیب
نالهٔ مظلوم آید تا به تخت شهریار راز محبوبان شود یک‌باره پیدا بر حبیب

(ادیب‌الممالک، ج ۲، ص ۶۴)^{۲۳}

او بر این عقیده است که دادورزی پادشاه در کشور، بهتر از فراخ‌سالی است،
بدان جهت عدل مظفرالدین شاه را می‌ستاید و چنین می‌آورد:

بر رعیت داد شه در مملکت و الطاف وی بهتر از سال فراخ و خوش‌تر از عام خصیب
عدل این شه را کرام‌الکاتبین داند حساب کار این شه را امیرالمؤمنین باشد حسیب
(همان، ص ۶۵)

اغلب ستایش‌های او از مظفرالدین شاه، به‌پشتوانه گمانی است که به
عدالت‌ورزی او و کوشش او برای رفع ظلم‌وستم در کشور دارد:

ز بسط عدلش جز زلف یار و سنبل تر کسی ندید که پشتی ز غم دوتاه آمد
(همان، ص ۱۶۸)

نیز:

تا مظفرشه بر اورنگ ولی‌عهدی نشست داد داد و کُشت خصم و کُشت عدل و کند خار
(همان، ص ۲۴۵)

نیز:

تا روان شد جویبار عدلت اندر باغ ملک ظلم شد همچون کلوخ خشک اندر جویبار
(همان، ص ۲۴۷)

او شاه عدالت‌پیشه را تاحد پرستش بالا می‌برد و در مدح احمدشاه می‌گوید:

کاین شه‌نشاه سزاوار پرستیدن ماست شاه عادل را گر ما پرستیم رواست

توصیه مداوم ادیب به شاهان، همواره این است که راه عدالت را پیش گیرند. وی
عدالت‌ورزی را بهترین خصلت پادشاهان می‌داند و مفاخره پیامبر بر تولدش در زمان
انوشیروان دادگر را برای این امر دلیل می‌آورد:

پادشها پیش گیر راه عدالت زانکه شهان راست بهترین خصایل



احمد مختار (ص)، شاه مسند لولاک فخر کند بر زمان خسرو عادل
و تذکر وی به پادشاه این است که تمام پادشاهان، سرانجام رفتنی هستند و
در میان پادشاهان از دنیا رفته، آنچه به جا می ماند و شایسته ذکر است آثار عدل
آنهاست، هم چنان که آثار و نشانه های عدل انوشیروان، هنوز که هنوز است، بر
زبان ها جاری است:

پادشها جز رواق گنبد کسری هیچ نمانده است از ملوک اوایل
وین اثر از عدل شد که احمد مختار فخر کند بر زمان خسرو عادل
(همان، ص ۸۸۸)

مدح و ستایش های ادیب در مورد عدل پادشاهان، اگر بی جا هم باشد، نشان از
گرایش او به عدالت خواهی و تأکید بر ضرورت اجرای عدل توسط پادشاهان است.

انتقاد از عدلیه

به اعتقاد او اجرای عدالت بر عهده کسانی است که متصدی و مقیم عدلیه اند، اما
وقتی می بیند عدلیه به جای اجرای عدل به آزار و اذیت و ظلم بر مردم می پردازد،
از بی عدالتی شکوه سر می دهد و عدلیه نشینان را سزاوار آماج دشنام قرار می دهد:
به جز دو طایفه، که آنان سزای دشنامند ولی نه از در اجمال، بلکه با اطناب:
نخست آنکه به دیوان عدل گشته مقیم وظیفه گیرد و اجری برد به استصواب
سپس در افتد در پوستین خلق و بود گزنده همچو کلاب و درنده همچو ذئاب
(همان، ص ۹۷)

ذهن شاعر بدان مشغول است که چرا عدلیه از مردم دین دار و دین پرست
تهی است و کژمنشان در آن جای گرفته و عدل و داد را از آنجا بیرون رانده اند و

درنهایت درماندگی و از روی تعجب از خود می پرسد که چگونه تا حال، این عدلیه سالهاست که استوار و پابرجا مانده است:

فضا و ساحت عدلیه یا رب از چپ و راست
تهی ز مردم دین دار و دین پرست چراست
بنای کژ نشود راست، گفته اند، ولیک
به دست کژمنشان این بنای کژ شده راست
هزارخانه برانداخت این اساس و شگفت
که سالیان دراز اندرین زمانه به جاست
ستون داد بر آورد و سقف عدل بریخت
هنوز سقش ستوار و اُستش بریاست

(همان، ص ۱۰۹)

و در ادامه می آورد:

به کاسه لیس خبر ده که در محاکم عدل
ز سنگ ظلم، شکسته طغار و ریخته ماست
(همان، ص ۱۱۰)

او در نکوهش جور و بی داد امجد السلطان، که در عدلیه معاونت داشته است، از بهبود کار دیوان عدالت، ابراز ناامیدی می کند و ظلم و بیداد وی را مورد نکوهش قرار داده، از وزیر برکناری وی را استعانت می طلبد:

به نخواهد گشت هرگز کار دیوان عدالت
تاکه دارد امجد السلطان در آن مسند دخالت
امجد السلطان مگو، دریاچه حرص و شقاوت
امجد السلطان مگو، دیباچه کید و جهالت
جهل را تفسیر و عنوان، حرص را مقیاس و میزان
جور را بنیاد و بنیان، ظلم را افزار و آلت
مسلكش ظلم و طریقهش فتنه و رسمش تطاول
مذهبش بی داد و آیینش طمع، دینش ضلالت
عدل ازو مهجور و از ضحاک علوانی ترخم
دانش از وی دور و از حجاج بن یوسف عدالت
هر کجا عدلیه ای دایر شود زان باج خواهد
خواه باشد در ولایت، خواه باشد در ایالت
ای وزیر از بهر یزدان بی کسان را استعانت
وز برای حق، گروه خستگان را استمالت
این خبث را زین عدالت خانه، باری شست و شو کن
یا طهارت ده مراو را ز انقلاب و استحالت
یا طهارت ده مراو را ز انقلاب و استحالت

(همان، ص ۶-۱۲۴)



او دارالعدل را قتلگاه ایمان و مدفن انصاف می‌داند:

یکی مشاوره تأسیس شد به دارالعدل که هست مذبح ایمان و مدفن انصاف
(همان، ص ۲۷۳)

در جایی دیگر در نکوهش از عدلیّه، و اینکه در عدلیّه هر چیزی هست جز
عدالت، می‌گوید:

هر که در مالیه شد، مالیه‌اش تاراج رفت هر که در عدلیه آمد، خورد داغ باطله
هست در مالیه هر چیزی به جز اعطای حق هست در عدلیه هر چیزی به غیر از معده
(همان، ص ۳۹۳)

متصدیان اجرای عدالت، با ظلم و ستم خود، در مقامی که باید عدالت پیشه کنند
چنان شاعر را به خشم آورده و ناراحت ساخته‌اند که در ذمّ آنان می‌گوید:

اف بر این دیوان‌سرا، لعنت بر این دیوان که برد

ظلمشان در ظلمت از مه نور و از شارق ضیا

(همان، ص ۷۲۹)

و اوج خشم و ناراحتی‌اش هنگامی است که می‌بیند ظالمان خرسر در مرغزار
خوش و خرم عدل مقیم گشته‌اند و ظلم و ستم جای عدل و داد را اشغال کرده‌است:

کیستند این خرسران در مرغزار معذلت؟ چیستند این خربطان در آبشار اتقیاء؟

(همان، ص ۷۳۱)

او باغ را در نبود عدل، زندان می‌بیند و در شکوه و گلایه از جور وزیر عدلیّه
وقت می‌گوید:

مرا ز پنجه جور ز بعد پنجه سال سرا چو خانه کور است و باغ چون زندان

(همان، ص ۹۱۳)



و توصیه می‌کند که همه از عدلیه دور باشند و اگر هم به آن نزدیک شدند، بدون یافتن پارتی، انتظار اجرای عدل نداشته‌باشند:

مگذر از کنار عدلیه	که خراب است کار عدلیه
کس نپندارم از وضع و شریف	که نباشد دچار عدلیه
عدل اگر بود می‌زدند آتش	از یمین و یسار عدلیه
پارتی جو، ز عدل کمتر گو	عدل ناید به‌کار عدلیه

و درنهایت، عدلیه را موردنفرتین قرار می‌دهد و خداوند را به دوازده امام قسم می‌دهد که عدلیه و کسانی را که در آن هستند، نابود کند:

بار الها به‌حق هشت و چهار
تو برآور دمار عدلیه
(همان، ص ۹۵۱)

نکوهش جور و ستم و آگاهی‌دادن از عواقب بی‌دادگری

۱۰۵ نکوهش جور محمدعلی شاه نیز قسمتی از اشعار ادیب را به‌خود اختصاص می‌دهد. او درضمن این نکوهش یادآوری می‌کند که حکومتی که برمبنای عدل نباشد و اساس آن بر جور استوار باشد دوامی ندارد:

امروز که حق را پی مشروطه قیام است	بر شاه محمدعلی از عدل پیام است
کای شه به زمینت زند این توسن دولت	کامروز به‌زیر تو روان گشته و رام است
این طبل‌زدن زیر گلیمت نکند سود	چون طشت تو بشکسته و افتاده ز بام است
نام تو بیالوده تواریخ شهان را	هرچندکه نت ننگ و نه ناموس و نه نام است
تاکی به دهان قفل خموشی زده باشم؟	جان در هیجان است و گه کشف لئام است
والا پدرت داد همی‌کرد و تو بی‌داد	اینجا گنه و جرم تو برگردن مام است



جایی که نماند اثر از داد میندار بر مایه بی داد و ستم هیچ دوام است
(همان، ص ۱۰۶)

و بر این باور است که بی دادگر، سرانجام به سزای اعمالش می رسد و از قهر
خداوند عادل درامان نیست:

خدای دادگر ارچند دیر گیرستی سزای مردم بی دادگر بیخشد زود
(همان، ص ۱۶۹)

او به برقراری عدل در آینده خوش بین است و اعتقاد دارد که ظلم سرانجام
خوشی ندارد و مغلوب عدل خواهد شد:

ظلم بر باد اندر آید، عدل گردد برقرار علم و فضل عالمان تا حشر گردد پای دار
(همان، ص ۷۰۳)

تبیین عدل با تشبیه های مناسب

در بیتی از او در مدح امیرنظام، عدل به بسم ... و ظلم به شیطان تشبیه شده و
همان گونه که شیطان از بسم ... می گریزد، عدل امیرنظام نیز باعث گریختن ظلم
می شود:

قصه عدل تو و گریختن ظلم خواندن بسم ... است و راندن شیطان
(همان، ص ۳۲۲)

او همواره عدل را درکنار انصاف و در نقطه مقابل ظلم و جور قرار می دهد؛
به طوری که در توصیه به مظفرالدین شاه، برای ایجاد عدل و رفع ظلم، می آورد:

نهال دل را در باغ بنشان درخت ظلم را از بیخ برکن
(همان، ص ۳۲۶)

و در مدح وزرا، عدل و انصاف را درکنار هم قرار داده و آنها را در زیبایی به درّ و سپس به حضرت یوسف تشبیه می‌کند:

صدف دُرّ عدل و انصافند
محک نقد طاعت و گنه‌اند
یوسف عدل را رهاننده
از عذاب و شکنج و بند و چه‌اند
(همان، ص ۸۰۵)

یادآوری عدل پادشاهان پیشین و شکوه از فقدان عدالت

به اعتقاد ادیب قدرت و حشمت پادشاهان اساطیری ایران نتیجه افزایش پرچم عدل و داد بوده‌است؛ از این رو بر روزهای گذشته ایران که عدل و داد در آن حاکم بوده حسرت می‌خورد:

قدرت جمشید و کی قباد چه شد؟
حشمت فیروز و مهرداد چه شد؟
دولت شاهان پیشداد چه شد؟
رایت عدل و لوای داد چه شد؟
(همان، ص ۵۴۸)

و عدل را در این دوره و زمانه مهجورتر از مهر و وفا می‌داند و در شکایت از نبود عدل می‌آورد:

عدل مهجورتر از مهر و وفا
عقل گم‌نام‌تر از فضل و ادب
(همان، ص ۵۲۶)

رواج ظلم و ستم و از بین رفتن عدالت و انصاف در کشور، شاعر را آزرده و ناراحت می‌کند و زبان او را به نکوهش مشروطه‌خواهان دروغی و زمام‌داران که به نام عدل ظلم و ستم را در کشور گسترش دادند، چنین می‌گشاید:

این چه عدل است که از ما بستند
هرچه بخشنده منان بخشود؟
ظلم و اجحاف و ستم یافت رواج
عدل و انصاف و کرم شد نابود
(همان، ص ۵۲۳)



رسم این جور که نامش شده عدل همچو آیین محبت گم باد
(همان، ص ۵۲۴)

به گمان ادیب، عدل در همه جا جز ایران ممدوح و ظلم و ستم در همه جا جز
ایران مذموم است؛ از این رو او بر دیگر کشورها غبطه می خورد و مشروطه خواهان
دروغی را مورد نکوهش قرار می دهد:

عیب مشروطه به ما معلوم است نام مشروطه در ایران شوم است
عدل اندر همه جا ممدوح است ظلم اندر همه جا مذموم است
لیک در کشور ما آنچه به گوش ناخوش آید، سخن مظلوم است
(همان، ص ۵۲۵)

خوشحالی از چیرگی عدالت بر ظلم

او زمانی که احساس می کند عدل در کشور بر ظلم تفوق یافته، نمی تواند
خوشحالی خود را پنهان کند؛ چنان که به هنگام تشکیل مجلس و خلع
محمدعلی میرزا، خوشحالی خود را چنین ابراز می کند:

در طرب آیین مهان، مجلس ملی شده باز سینۀ سینای جهان، طور تجلی شده باز
ظلم بیفکنده سپر، عدل قوی پنجه شده شیخ خورد خون جگر، دیو دغل رنجه شده
(همان، ص ۵۴۵)

تجلی قانون گرایی در اشعار ادیب

انعکاس قانون گرایی در اشعار ادیب اندک است و از چند بیت تجاوز نمی کند، اما
همین مقدار اندک نیز، گرایش به قانون را در شعر او به خوبی می نمایاند. او
عدالت خواهان و قانون گرایان را جرعه نوش آب حیات می داند و اعتقاد دارد که
قانون باعث جان گرفتن عدالت خواهان است. او در مدح سپهدار می گوید:

طالبان عدل و قانون را ز مرگ اندیشه نیست از برای آنکه آب زندگانی خورده اند

حضرت اشرف سبهدار، آنکه از یاسای او عدل جویان جان گرفته، بدسگالان مرده‌اند
(همان، ص ۸۰۳)

قانونی که حرامی را در حرم جای دهد و محرم را از آن دور نگه دارد، محکوم می‌کند
و اعتقاد دارد که مشروطه‌خواهان دروغین، طالب و مروج چنین قانونی هستند.

عیب مشروطه به ما معلوم است نام مشروطه در ایران شوم است
هرکه را گفתי مشروطه طلب حال آن بر همه کس معلوم است
این چه قانون که حرامی به حرم محرم از حرمت و حق محروم است
(همان، ص ۵۲۵)

به توپ بستن محمدعلی شاه مجلس را و برباد رفتن قانون، بر روح حساس
شاعر اثر گذاشته و ناراحتی او را از این امر، در خطاب به مجلس این چنین جلوه‌گر
ساخته است:

تو بارگه دادی، کی درخور بی‌دادی چون کار تو آزادی، افکار تو قانون شد
آوخ که ز استبداد، قانون تو شد برباد تقدیر چنین افتاد، اوضاع دگرگون شد
دانای سیاسی کو؟ قانون اساسی کو؟ آن قدرشناسی کو؟ و آن عقل و هنر چون شد؟
آن مجلس کمیسیون، و آن لایحه و قانون از کج روی گردون، افسانه و افسون شد
(همان، ص ۵۴۵-۴۳)

او هنگام تشکیل مجلس ملی و خلع محمدعلی میرزا، خوشحالی خود را از
روی کرد کشور به قانون، این چنین ابراز می‌دارد:

مجلس ما تازه شده، مست به خمیازه شده کار به شیرازه شده، شهر پرآوازه شده
بیارید، بیارید زر از کان سیاسی نگارید، نگارید قوانین اساسی
(همان، ص ۵۴۶)



حاصل کلام اینکه جای جای دیوان ادیب‌الممالک اظهار نفرت از رواج
ظلم و ستم و بی‌قانونی است. قصیده‌ها و قطعه‌های متعدد وی در زمینه عدلیه وقت
و داوران بی‌انصاف زمانش، گرایش او را به عدالت و رساندن حق به حقدار را
نشان می‌دهد. روشنگری‌های او در زمینه مهجوربودن عدل و قانون در کشور از
عواملی است که در دگرگونی وضع اجتماعی کشورمان دخیل بوده و راه پیشرفت
را در این سامان هموار کرده‌است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پی نوشت‌ها

- ۱- کیوانی، مجدالدین: *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ذیل ادیب‌الممالک، ص ۳۷۴، ونیز ریپکا، بیان و دیگران: *تاریخ ادبیات ایران*، ص ۶۵۴.
- ۲- صبور، داریوش: *بر کران بیکران* (نگاهی به شعر معاصر فارسی)، ص ۶۱.
- ۳- به‌تواتر از اهل سلطان‌آباد مسموع افتاد که پدرش روزی میهمان مرحوم حاجی آقا محسن عراقی بوده، آقا می‌گوید به پدر وی که: «من امروز یک مصراع شعر گفته‌ام، بقیه را تو بگو.» مصراع آقا این است: «زیباست عجب رویت، زیباتر از آن مویت»، پدر ادیب می‌گوید: «طبع من خمود است، اگر اجازت دهید صادق بگویم... پس آقا برای امتحان، بدان کودک مراجعه می‌کند و [او] فوری جواب می‌دهد» نبود عجب از افتد دل در خم گیسویت...»، دستگردی، وحید: *دیباچه دیوان قدیم*، صفحه «کد»، به‌نقل از: موسوی گرمارودی، سیدعلی: *زندگی و شعر ادیب‌الممالک فراهانی*، ج ۱، ص ۳۴.
- ۴- کیوانی، مجدالدین: همان.
- ۵- همان و نیز آراین‌پور، یحیی: *از صبا تا نیما*، ج ۲، ص ۱۳۷.
- ۶- کیوانی، مجدالدین: همان، ص ۳۷۵.
- ۷- همان و نیز آراین‌پور، یحیی: همان.
- ۸- صبور، داریوش: همان، ص ۶۲.
- ۹- سبحانی، توفیق: *تاریخ ادبیات ۴*، ص ۲۲۱.
- ۱۰- آراین‌پور، یحیی: همان.
- ۱۱- همان.
- ۱۲- کیوانی، مجدالدین: همان.
- ۱۳- موسوی گرمارودی، سیدعلی: همان، ج ۱، ص ۹۵.
- ۱۴- یوسفی، غلامحسین: *چشمه روشن*، ص ۳۴۸-۵۰.
- ۱۵- موسوی گرمارودی، سیدعلی: همان، ص ۱۲۶-۲۸.
- ۱۶- همان، ص ۱۳۰.
- ۱۷- یاحقی، محمدجعفر: *چون سبوی تشنه*، ص ۳۴۸.
- ۱۸- یوسفی، غلامحسین: همان، ص ۳۴۸.
- ۱۹- دستگردی، وحید: مقدمه.
- ۲۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا: *ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما*، ص ۷۹.
- ۲۱- کیوانی، مجدالدین: همان، ص ۳۷۹.
- ۲۲- همان، ص ۳۷۹.
- ۲۳- تمامی اشعار مقاله براساس کتاب *زندگی و شعر ادیب‌الممالک فراهانی*، تألیف سیدعلی موسوی گرمارودی است.



منابع

- آرين پور، يحيى: *از صبا تا نيماء*، ج ۲، تهران: زوار، ۱۳۷۵.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان: *بهارستان و رسائل جامی*، اعلاخان افصح زاد و ديگران، تهران: ميراث مکتوب، ۱۳۷۹.
- ريپکا، يان و ديگران: *تاريخ ادبيات ايران*، ترجمه از ابوالقاسم سرّی، تهران: سخن، ۱۳۸۲.
- سبحانی، توفيق: *تاريخ ادبيات ۴*، تهران: پیام نور، ۱۳۷۴.
- شفيعی کدکنی، محمد رضا: *ادبيات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما*، ترجمه از حجّت الله اصیل، تهران: نی، ۱۳۷۸.
- صبور، داريوش: *بر کران بيکران* (نگاهی به شعر معاصر فارسی)، تهران: سخن، ۱۳۷۸.
- کيوانی، مجدالدین: *دايرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۷، (زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی) تهران: مرکز دايرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۵.
- موسوی گرمارودی، سيدعلی: *زندگی و شعر ادیب الممالک فراهانی*، ج ۲، تهران: قدیانی، ۱۳۸۴.
- ياحقی، محمدجعفر: *چون سبوی تشنه*، تهران: جامی، ۱۳۷۵.
- يوسفی، غلامحسین: *چشمه روشن*، تهران: علمی، ۱۳۶۹.

